



یا بن طاهها ای که دل از کفم ربودی

یا بن الزهرا ای که رمز بود و نبودی

مولا مولا من نبودم اگر نبودی

عشق دلها دیده ی وصل خود گشودی

الی متی احار و فیک یا مولا

کنم کجا نگار خود را من پیدا

ولی عصری تو ولی عصری تو

گلاب و عطری امید و نصری

سحری نیمه شبی قرعه به نامی زده ام

من که گه گه در این میکده جامی زده ام

خجلم زانکه فقط لاف غلامی زده ام

من کجا دیدن آن ساغی گل چهره کجا

چنین دور گنه نمی چرخیدم

اگر نوکر بودم تورا میدیدم

به پایان می رسد عمرم دگر فرصت ندارم من

سر وصل تو دارم من بیا چشم انتظارم من

مهدی از در نیاید

ترسم عمرم سرآید

بین معشوق و عاشق فاصله معنی ندارد

ای دلا از نگار خود گله معنی ندارد

پرده ی غیبت گناه ماست

فاصله روی سیاه ماست

گروه سرونسیم قدر (مهدی عجا)

